توضیح «و لتکملوا العدة» دلیل عدم اعتبار رویت قبل اززوال

۴۳. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۰۲) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۰۲ بهمن ۱۴۰۲ موضوع : توضیح «و لتکملوا العدة» به عنوان دلیل بی اعتباری رویت قبل اززوال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- «و لتكملوا العدة» دلیل سوم مانعین اعتبار رؤیت قبل اززوال
- لام امر در «و لتكملوا العدة» در کلام قطب راوندی
- مجمع البیان : توقیفی بودن نظم سوره ها و نظم ایات
- ریشه قول مجمع البیان در تحفظ بر ترتیب السور، در کلام سید در طرابلسیات
- تمثیل اختلاف قرائات به اختلاف مصاحف
- دو قرائت در آیه «و لتکملوا العدة»
- مراد از «الحج» درتبیان ومجمع البیان
- قرائت «ملک یوم الدین» در مکه
- اختلاف دو راوی عاصم در «و لتکملوا»

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
-توضیح لتکملوا العدہ بہ عنوان دلیل بی اعتباری رویت قبل از زوال(۲)
-توضیح «و لتکملوا العدہ» دلیل عدم اعتبار رویت قبل اززوال

موضوعات فرعی:
«و لتكملوا العدة» دلیل سوم مانعین اعتبار رؤیت قبل اززوال
لام امر در «و لتكملوا العدة» در کلام قطب راوندی
مجمع البیان : توقیفی بودن نظم سوره ها و نظم ایات
ریشه قول مجمع البیان در تحفظ بر ترتیب السور، در کلام سید در طرابلسیات
تمثیل اختلاف قرائات به اختلاف مصاحف
دو قرائت در آیه «و لتکملوا العدہ»
مراد از «الحجه» درتبیان ومجمع البیان
قرائت «ملک یوم الدین» در مکه
اختلاف دو راوی عاصم در «و لتکملوا»

«و لتكملوا العدة» دلیل سوم مانعین اعتبار رؤیت قبل اززوال

سید فرمودند:

> **احتجّ القائلون بعدم اعتبار الرؤية قبل الزوال بوجوه: الأوّل: الأصل، و المراد به الاستصحاب. الثاني: قوله تعالى: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ، و قوله عزّ و جلّ: وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ[1]**

من به سهم خودم گشتم تا ببینم در خصوص این آیه شریفه چه کسانی احتجاج کرده‌اند. در رساله‌هایی که در اثبات ای در رؤیت قبل از زوال بود، پیدا نکردم. تا جایی که من دیدم وحید در این آیات از کسی اسم نبرده بودند. مرحوم سبزواری، نوه ایشان، فاضل سراب، مرحوم ملا اسماعیل خواجویی، اینها رساله داشتند. آنها از این آیه اسم نبرده بودند. در جواهر هست. ولی خُب جواهر بعد از سید بحر العلوم است. معلوم میشود اینکه سید میفرمایند «احتج القائلون» به جایی نظر دارند. البته نشد من مستوعب بگردم، نظر شریف شما باشد تا ببینیم سید به چه کسی نظر دارند. قبل از سید چه کسی به این آیه اکمال استدلال کرده‌اند. من فعلاً درس جواهر را میدهم. جواهر جلد۱۶ صفحه ۳۷۳. صاحب جواهر بعد از اینکه روایات را میگویند، نصوصی را برای رؤیت قبل از زوال میآورند، بعد در صفحه سیصد و هفتاد و یک میفرمایند:

> **لكن لا يخفى عليك شذوذ هذه النصوص الفاقد بعضها بعض شرائط الحجية ، وأنها كغيرها من نصوص العدد والجدول والتطوق وغيرها ، وقد ألقتها الطائفة وأعرضت عنها واستقر عملها قديما وحديثا على نصوص الرؤية. فالواجب حينئذ طرحها أو حملها على بعض الوجوه ولو بعيدا ، لكونه أولى من الطرح[2]**

«... وقد ألقتها الطائفة وأعرضت عنها»؛ یعنی طائفه فقها امامیه از این نصوص اعراض کرده‌اند، **«واستقر عملها قديما وحديثا على نصوص الرؤية»؛** پس دیگر جدول و رؤیت قبل از زوال کنار میروند. همینطور بحث میکنند تا جایی که منظور من است:

>

> وقد بان لك من ذلك كله انه لا يليق بالفقيه العارف بقواعد الفقه ولسانه الركون إلى هذه النصوص ، والاعراض عن تلك النصوص التي ادعي تواترها ، والموافقة مع ذلك لقوله (لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ) بناء على إرادة الثلاثين منها مع قيام نحو هذه الامارات على ما أشار إليه بعض النصوص ، ولقوله تعالى : (أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ) كما أشار إليه بعض آخر ، وللأصل والإجماع المحكي وغيرها ، فما عن المرتضى رحمه‌الله في الناصريات من اعتبار ذلك حيث أنه...[3]

«وقد بان لك من ذلك كله انه لا يليق بالفقيه العارف بقواعد الفقه ولسانه الركون إلى هذه النصوص»؛ یعنی نصوص شاذه، **«والاعراض عن تلك النصوص التي ادعي تواترها»؛** تواتر نصوص رؤیت ادعا شده است، نه این نصوص. به اینجا که میرسند میفرمایند:

«والموافقة مع ذلك لقوله (لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ) بناء على إرادة الثلاثين منها»؛ عده سی روز را کامل کنید. **«مع قيام نحو هذه الامارات على ما أشار إليه بعض النصوص، ولقوله تعالى : (أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ) كما أشار إليه بعض آخر».**

> نعم مال إليه جماعة من متأخري المتأخرين ، إلا أن منشأه اختلال الطريقة ، لكن من غرائب الاتفاق خيرة العلامة الطباطبائي له في مصابيحه مع استقامة طريقه[4]

این عبارتی بود که فرمودند.

در اینجا ملاحظه میکنید از ادله «ولتکملوا العده» را آوردهاند، بنابر اینکه مراد از آن سی باشد، نه کمال عدۀ قضا؛ آن چه که از مکلف قضاء شده است. حال ببینیم قبل از مرحوم صاحب جواهر چه کسی این را آوردهاند.

شاگرد: بنابر اینکه سی باشد، منظور اصحاب عدد است؟ چه کسی بنابراین که سی باشد، استدلال میکند؟

استاد: صحبت همین است که آیا ایشان به اصحاب عدد میل کردهاند یا نه؟ اگر «لتکملوا العده» را بهمعنای ثلاثین بگیریم، حتماً لازمه اش عدد نیست؟ چون «لتکملوا العده» به مواردی ناظر میشود که علم ندارید. مواردیکه علم ندارید حتماً باید به «ثلاثین» ختمش کنید. چرا؟ چون مستصحب هستید. یعنی صرف اینکه در «لتکملوا العده» عده را ثلاثین بگیریم، یعنی ماکسیمم تعداد ماه مبارک، نه به این معنا که کامل همان سی روز است والغیر. لذا اکمال ثلاثین ملازمه حتمیه با قول به عدد ندارد.

در صفحاتی که در اینجا داریم، از تفاسیر مختلف ارسال کردهاند. ذیل آیه شریفه از تبیان و ... نقل کردهاند. از استبصار و از تهذیب هم آوردهاند. گویا لحن مرحوم شیخ در اینجا لحن تندی است. گویا میگویند روایات عدد موضوع است. معصوم اجل از این هستند که به این صورت صحبت کنند یا استدلال کنند. بعد هم میگویند «موضوع لایصح عن الائمه علیهم‌السلام». چند روایت هست که حضرت میگویند «لتکملوا العده» یعنی «شهر رمضان تام لاینقص ابدا». ایشان احتمال وضع در این روایات میدهند که درست نباشند.

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۸

[2] جواهر الكلام ونى سندهٔ : النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن جلد : ۱۶ صفحهٔ : ۳۷۱

[3] همان ۳۷۳

[4] همان ۳۷۴

لام امر در «و لتكملوا العدة» در کلام قطب راوندی

دیروز اول راجع به آیه شریفه صحبت میکردیم که «و لتکملوا» عطف به چیست. محذوفی که در اینجا داریم، قبل از «و لتکملوا» است یا بعدش است؟ اگر قبلش باشد، عطف موضع به موضع میشود. «لیسهل علیکم و لتکملوا العدة»، یا اینکه محذوف بعد از «لتکملوا» است؛ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»، «و لتکملوا العدة شرع ذلک». یعنی شما هستید «عدة من ایام اخر». «شرع» خبر آن میشود.

بنابر این دو احتمالی که در مجمع فرمودهاند، دیگر چیزی مطرح نیست. ولی در همین صفحه از فقه القرآن مرحوم راوندی ارسال کردهاند؛ در فقه القرآن در دو جا از این آیه صحبت شده. یکی حدود صفحات صد و هشتاد و هشت است، یکی هم حدود بیست صفحه بعدش آمده است. یادتان باشد که در فقه القرآن در دو-سه موضع این آیه شریفه آورده شده است. موضع سومش که «مسالة» دارند، احتمالی را مطرح کردهاند. فرمودهاند:

> **و قوله و لتكملوا العدة، اللام فيه يجوز أن يكون للأمر كقراءة من قرأ فبذلك فلتفرحوا بالتاء و إنما أورد اللام في أمر المخاطب هنا إشعارا أن النبي ع و أمته الحاضرين و الغائبين داخلون تحت هذا الخطاب[1]**

«و قوله و لتكملوا العدة اللام فيه يجوز أن يكون للأمر»؛ تا اینجا در دو احتمالی که بررسی کردیم، لام، لام جر بود. «ان» مقدر بود. اما اساساً اینشان لام را از حرف جر بودن در آوردهاند. فرمودهاند لام امر است. احتمالش را دادهاند. خُب چطور میشود؟! اگر اینطور بود باید بفرمایند «و اکملوا»، نه «و لتکملوا». «و اکملوا العدة و کبروا الله علی ما هداکم». امر مخاطب این است. میگویند نه، نظیر دارد. «كقراءة من قرأ فبذلك فلتفرحوا بالتاء»؛ «فلیفرحوا» امر غائب است. اما «فلتفرحوا»، امر مخاطب با لام؟! چه معنایی دارد؟! **«و إنما أورد اللام في أمر المخاطب هنا إشعارا أن النبي ع و أمته الحاضرين و الغائبين داخلون تحت هذا الخطاب».** تعلیقهای هم در اینجا آوردهاند. نمیدانم این تعلیقه ای که ارسال کردهاند برای چه کسی است؟ من دو کتاب را دیدم، اما در خود کتاب مطبوع این تعلیقه نبود. حال ای از جای دیگری اضافه شده ای در چاپ دیگری است.

شاگرد: در نرمافزار جامع التفاسیر هست.

استاد:

> **قال الاخفش: ادخال اللام في أمر المخاطب لغة رديئة، لان هذا اللام انما تدخل في الموضع الذي لا يقدر فيه على أفعل، و إذا خاطبت قلت قم لانك قد استغنيت عنها. قال صدر الأفاضل الخوارزمي: و الامر كما ذكره الاخفش، الا ان من المواضع ما يحسن فيه الامر باللام للفاعل المخاطب، و ذلك إذا لم يكن المأمور ثمة بعضها غائب و بعضها مخاطب، لقوله صلى الله عليه و آله «لتأخذوا مصافكم»، فالتاء تفيد الخطاب و اللام تفيد الغيبة و بمجموع الامرين يستفاد العموم، و لو قال «خذوا» لاوهم خصوص الجماعة المخاطبة، و عليه قراءته صلى الله عليه و آله «فلتفرحوا»، الفاء في فلتفرحوا مزيدة، كما في «فاجزعي» من قوله:**
>
> **لا تجزعي ان منفسا اهلكته و إذا هلكت فعند ذلك فاجزعي**
>
> **[2]**

«قال الاخفش: ادخال اللام في أمر المخاطب لغة رديئة»؛ یعنی برای مخاطب بیاوریم «لتضرب»، یعنی تو باید بزنی. نمی‌گویند «لتضرب» باید بگویند «اضرب». **«لان هذا اللام انما تدخل في الموضع الذي لا يقدر فيه على أفعل، و إذا خاطبت قلت قم لانك قد استغنيت عنها. قال صدر الأفاضل الخوارزمي: و الامر كما ذكره الاخفش، الا ان من المواضع ما يحسن فيه الامر باللام للفاعل المخاطب»؛** در مخاطب که «اضربوا» می‌گویید، یعنی باید باشند. اما اگر می‌خواهید خطابی کنید که هم کسانی باشند که هستند و هم کسانی که غائب هستند انجام بدهند، دو کار می‌کنید؛ «تاء» را برای کسانی می‌آورید که هستند، «لام» را برای امر غائب می‌آورید؛ برای کسانی که نیستند. این خیلی لطیف است. گفته جمع می‌کنید.

«و ذلك إذا لم يكن المأمور ثمة بعضها غائب و بعضها مخاطب»؛ اگر بعضش غائب باشد و بعضش مخاطب باشد مانعی ندارد. **«لقوله صلى الله عليه و آله «لتأخذوا مصافّكم»؛** حضرت می‌خواستند به کل لشگر بگویند. نگفتند «خذوا مصافکم»، فرمودند «لتاخذوا»؛ یعنی هم شما و هم کسی که نیست باید این امر را اجراء کند.

«فالتاء تفيد الخطاب و اللام تفيد الغيبة و بمجموع الامرين يستفاد العموم»؛ یعنی عموم برای حاضر و غائب؛ برای مخاطب و غیر مخاطب. «و لو قال «خذوا» لاوهم خصوص الجماعة المخاطبة، و عليه قراءته صلى الله عليه و آله «فلتفرحوا»، الفاء في فلتفرحوا مزيدة»؛ این از مواردی است که قرائة النبی است.

خُب مسلمانان که غیر از قرائة النبی که کاری ندارند، و حال اینکه همه «فلیفرحوا» می‌خوانند! در مجمع البیان به تفصیل گفته‌اند: ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْ

خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ[3] می‌فرمایند: برخی خواندهاند «فلتفرحوا هو خیر مما تجمعون» خواندهاند. برخی هم بین اینها تفاوت گذاشته‌اند. الآن در قرائت رایج «فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» است. ولی قرائة النبی به این صورت خواندهاند. یعنی یک روایتی به حضرت دارند. والا از حیث قرائات نزد باحثین تقریباً این بحث جا گرفته است که آن قرائتی که مروی هست را نسبت می‌دهند، آن قرائتی که متواتر و مشهور بین مسلمین بوده قطعاً معلوم است که از حضرت بوده. متواتر سند نمی‌خواهد.

[1] فقه القرآن، ج۱، ص: ۲۰۸

[2] فقه القرآن، ج۱، ص: ۲۰۸

[3] یونس ۵۸

مجمع البیان : توقیفی بودن نظم سوره ها و نظم ایات

سه‌شنبه هفته قبل در جلسه مباحثه عبارتی را عرض کردم که خستگی ده ساله ما در رفت. به عبارت سید رسیدیم، تصریح به مطالبی کردند که قبلاً بحث شده بود. سید نظر خودشان را نگفتند. ذهنیت حاکم بر اذهان علماء عصر را فرمودند. ازاینجهت خیلی مهم بود. بعد هم شیخ الطائفه، مرحوم طبرسی به حرف سید ارجاع دادند. سید گفتند تفصیلش را ببینید. در آن صفحه مرحوم طبرسی در مقدمه به این صورت فرمودند: می‌گویند چند چیز را در مقدمه باید بگویم اما ما وارد آن نمی‌شویم. این نکته خیلی جالبی در فرمایش ایشان است. کسانی که نوعا علوم قرآنی و تفسیر کار کرده‌اند، می‌دانند از خصوصیات مجمع البیان این است؛ هر کسی راجع به تفاسیر صحبت می‌کند می‌گوید مرحوم طبرسی غیر از اینکه آیات یک سوره را منظم می‌بینند، بین خود سوره ها هم نظم برقرار می‌کنند. یعنی وقتی در مجمع البیان یک سوره تمام می‌شود، می‌گویند: سوره سابقه به این ختم شد، پس در سوره لاحقه مناسب این است. یعنی حتی نظم سوره ها را بر خلاف مشهور اهلسنت که می‌گویند نظم سوره ها را صحابه گذاشته‌اند ولی نظم آیات توقیفی است، ایشان می‌گویند نه، نظم سور هم از ناحیه خداوند متعال است. این از قدیم در مجمع یک امر شناخته شده است.

ریشه قول مجمع البیان در تحفظ بر ترتیب السور، در کلام سید در طرابلسیات

من از قبل اینها را میدانستم اما وصل شدن اینها به هم خیلی جالب است. در مقدمه فرمودهاند بحثهایی هست که مفصل وارد آن نمیشویم. فرمودند:

> **ومن ذلك: الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه لا يليق بالتفسير. فأما الزيادة فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة، أن في القرآن تغييرا أو نقصانا، والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه، وهو الذي نصره المرتضى، قدس الله روحه، واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات، وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن كالعلم بالبلدان. والحوادث الكبار ، وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية، حتى عرفوا...كل شئ اختلف فيه من إعرابه، وقراءته، وحروفه، وآياته، فكيف يجوز أن يكون مغيرا أو منقوصا، مع العناية الصادقة، والضبط الشديد. وذكر أيضا (رض) أن القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعا مؤلفا على ما هو عليه الآن، واستدل على ذلك بأن القرآن كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة في حفظهم له، وإن كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ويتلى عليه، [1]**

«و من ذلك: الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه لا يليق بالتفسير»؛ مربوط به علوم قرآنی است و در تفسیر با آن کاری نداریم.

«فأما الزيادة، فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة، أن في القرآن تغييرا أو نقصانا»؛ روایاتی را آوردهاند. بعد میفرمایند: **«والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه»؛** این حرف درست نیست. **«وهو الذي**

نصره المرتضى، قدس الله روحه، واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن». آن چیزی که میخواهم عرض کنم هنوز مانده است.

مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع به مواضع اشاره میکنند. مواضعی از کلام سید که برای مقصود ایشان خیلی پر رنگ است. سید هم به تفصیل اینها را گفته است. آن مواضعی که مد نظر ایشان است، اینها است:

«وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن، كالعلم بالبلدان. والحوادث الكبار»؛ بلکه از اینها بالاتر است. تواتری که در کلام است، بالاتر از تواتری است که در وقائع و اشیاء است. تا اینجا که میفرمایند:

«وعلماء المسلمين»؛ چطور است که مجمع البیان به این شناخته شد که ایشان سوره ها را مرتبط میدانند؟! یعنی من طبرسی صاحب مجمع حرف سید در طرابلسیات را درست قبول دارم. این نکته را میخواستم عرض کنم. یعنی اساساً کتاب مجمع البیان من، براساس آن حرفهای سید پایه ریزی شده. این خیلی مطلب را مهم میکند. چرا؟ چون سید وقتی استدلال میکنند طوری جلو میآیند که تمام قرائات مشهوره همانی میشود که حتماً نازل شده. الآن هم میگویند ممکن نیست این قرائات نازل نشده باشد. احداثش هم از ناحیه خداوند متعال دفعتا بوده. عباراتش را آوردم. ایشان هم که در اینجا تأکید میکنند، این مقصود را میرسانند که مجمع البیان هم بر همین اساس است. میفرمایند:

«و علماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية»؛ بالاترین تلاش را کردهاند. همینطور هم هست؛ شواهد آن را مکرر عرض کردهام. **«حتى عرفوا كل شئ اختلف فيه من إعرابه، وقراءته، وحروفه، وآياته»؛** اختلف فیه، نه یعنی بفهمیم این اختلافات به وحی نمیرسد. اگر این باشد که یعنی «عرفوا تغییره، تحریفه، تبدیله». همانی که در بحوث هامه گفتند «تعدد القرائات سواي التحريف»[2]. پناه بر خدا! درحالیکه ایشان برعکس میگویند. ایشان میگویند: چرا اینها متواتر است؟ چرا اینها واضح است؟ چون علماء به قدری دقت کردهاند که هر ذره اختلافی را هم که در اعراب و قرائت است، آوردهاند.

شاگرد: «عرّفوا» خواندید؟

استاد: «عرفوا» یا «عرّفوا». «عرّفوا» در مقام تدریس و تدوین میشود. بهتر هم هست. مبالغه اش هم بیشتر است.

بنابراین اگر به اختلاف برسند، کسانی که تعدد قرائات را به این صورت معنا میکنند که یکی از آنها درست است و بقیه را از جیب خودشان درآوردهاند، اگر به این صورت بود، برفرض علماء این اختلافات را ثبت کردهاند، خُب این دلیل بر چیست؟ دلیل بر این است که «غُيّر، اجتهد فيه، خفي ما نزل به ملک الوحي». دلیل بر این است. درحالیکه ایشان درست برعکس نتیجه میگیرند. میگویند چون آن علماء جمیع قرائات را «عرّفوا»، **«فكيف يجوز أن يكون مغيّرا أو منقوصا»؛** یعنی همان تعبیری سید در طرابلسیات تمام حروف، من الله سبحانه است، بهنحویکه محال است با این خصوصیات در این قرائات معروفه، تغییر آمده باشد.

«فكيف يجوز أن يكون مغيرا أو منقوصا مع العناية الصادقة، والضبط الشديد»؛ از چیزهایی که جالب است و تکرارش هم خوب است، این است: سه بزرگ شیعه؛ شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ الطائفه در فضای بحث ما کلمات مهمی دارند. نکته جالبش را عرض میکنم. در قدکیه هم کلمات هر سه نفر آمده است.

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ويسندە : الشيخ الطبرسي جلد : ١ صفحە : ۴٢

[2] حقايق هامة حول القرآن الكريم ويسندە : العاملي، السيد جعفر مرتضى جلد : ١ صفحە : ٢٩۶

تمثیل اختلاف قرائات به اختلاف مصاحف

مرحوم مفید وقتی میخواستند بگویند امکان دارد که هر دو قرائت را جبرئیل آورده باشد، در مقابل آنها مثال زدند، دو مثال ایشان خیلی جالب بود. چه مثالی زدند؟ آن مثالی که بعد از حدود ده سال تازه به آن رسیدیم. یعنی یکی از کاربردیترین مثالها در مسأله قرائات، جایی است که رسم خود مصاحف پنج گانه مختلف بود. این مسأله بسیار مهمی است. الآن هم هست. در اینترنت بزنید و ببینید مصحف الجزائر این است و مثلاً مصحف مدینه آن است. الآن همه آنها در آن سایت موجود است. ده مصحف هست. جالب بودن کلام این بزرگواران شیعه این است که درست در جایی دست گذاشتهاند که اختلاف رسم است. شیخ مفید[1] دو مثال زدهاند. «وَمِمَّا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

ظنین»[2]، «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» یا «جنات تجری تحتها الانهار». اصلاً شیخ مفید چه مثال زدهاند؟ برای اینکه ببینید در دو مصحف متواتر دو جور آمده، پس هر دو جورش را حضرت اقراء کردهاند و ملک نازل کردهاند. کلمات شیخ مفید در فدکیه هم هست. مفصل مباحثه کردیم.

شیخ الطائفه در مقدمه تبیان و مجمع البیان در مقدمه میخواستند بگویند آن «سبعة احرف»ی که من شیخ الطائفه میپذیرم و اصلح الوجوه است...؛ قول ابن قتیبه را پذیرفتند. بعد هفتمین وجه در احرف سبعه را گفتند «بالزیادة و النقص»، در آن جا چه مثالی زدند؟ دو مثالی که شیخ در تبیان زدهاند، هر دو مربوط به اختلاف رسم مصاحف عثمانی بود؛ «وما عملت أيديهم/ وما

عملته أيديهم»[3]، مثال دیگر هم « فان الله هو الغني الحميد/ وان الله الغني الحميد»[4] بود. مرحوم شیخ درست مثال آن جا را زدند. من عرض کردم این مثالهای این اجله خیلی بهتر از مثالهای اهلسنت بود. چرا؟ چون دارند جایی را میگویند که اینچنین است.

خُب در چنین فضایی که سید میگویند عنایت به ضبط شدید داشتند، سید این اختلاف مصاحف را نمیدانستند؟! دو دو تا چهارتا بود. سید خودشان شاگرد ابوعلی فارسی و از بزرگان تلامذه در ردیف ابن مجاهد هستند. در قرن چهارم عنایت خیلی بلیغی داشتند. دیگر تا قرن پنجم هم ادامه پیدا کرد.

شاگرد: نظم سور را از مرحوم طبرسی چرا فرمودید؟

استاد: آن برای حرفهای سید است. سید با قاطعیت میگویند همین قرآن به همین نظمی که هست، در زمان پیامبر خدا صلیاللهعلیهوآله بوده است. مفصل صحبت کردهاند. لذا گفتم این نکته خوبی است که در مجمع البیان میخواهند بگویند مجمع البیان من پیاده شده حرف سید در طرابلسیات است. اگر خواستید استدلالات ایشان را ببینید، کافی است. دیگر لازم نیست حرفهای سید را در مجمع بگویم. چون آن علوم قرآنی است.

لذا الآن می‌گوید: «ذكر أيضاً رضي الله عنه: أن القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعا مؤلفا على ما هو عليه الآن»[5]. سید این را با استدلالات مفصلی گفته‌اند. خُب اگر سید این‌ها را گفته‌اند، سید از اختلاف مصاحف خبر داشتند. پس معلوم می‌شود ایشان که می‌گوید قبلش بوده... . مفصل به عثمان ایراد می‌گیرند؛ می‌گوید عثمان می‌خواست آن قرائاتی را که ثابت بود بردارد. سید می‌گوید قبلش بود. در زمان حضرت بود. بنابراین نزد سید، قرآنی که الآن هست نه یک واو کم شده، نه یک واو زیاد شده. استدلال می‌آورند بر این‌که یک واو از قرآن کم نشده.

خُب شما که می‌خواهید بگویید یک واو از قرآن کم نشده، چطور در این مصحف «وه» ندارد؟! چطور در آن مصحف «ه» در«عملته» را ندارد؟! در مصحف مدینه اینطور است و در آن مصحف طور دیگر!؟ سید چه جوابی می‌دهند؟ سید می‌گوید من که گفتم «احدثه الله جمیعا»؛ همه این مصاحف تعدد نزول دارد و خدای متعال این‌ها را نازل کرده. شاهدش چیست؟ شاهدش این است که اولین قاری قراء سبعه، ابن عامر که بزرگترین قاری از نظر سنی است –صد و دوازده سال عمر کرد- همان روز اول کتابی نوشت به نام «اختلاف مصاحف الامصار». این خیلی مهم است. یعنی برای آن‌ها شناخته شده بود.

ابو عبید در فضائل القرآن گفت: «کله مما نزل الله به و تتم الصلاة به»؛ در نماز هر کدام را بخوانید درست است. سوره واشمس را هم عرض کردم؛ با این‌که آن را در نمازهای عید می‌خواندند، یکی «والی یخاف» بود، یکی «فالی یخاف» بود. احدی هم از محضر معصوم سؤال نکرده که کدام را بخوانیم؟! کدام بخوانیم را ندارد. همانی که سید به این وضوح بیان می‌کنند. لذا اصلاً سؤال نشده. «ملک» بخوانیم یا «مالک»؟! در روایات ضعیف یک سؤال نیست. به تعبیر مرحوم آقای خوئی یک روایت ضعیف ندارد که بپرسند در نماز محل ابتلایمان کدام را بخوانیم! چرا؟ چون ذهنیتی که الآن سید می‌گوید در آن زمان بود. اصلاً مشکلی در آن نداشتند.

---

[1] المسائل السرویة، ص: ۸۴

[2] التکویر ۲۴

[3] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۶/۱)

[4] همان

[5] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات نویسنده : الشيخ الطبرسي جلد : 1 صفحه : ۴۲

دو قرائت در آیه «و لتکملوا العدة»

اینها را عرض کردم تا قرائت این آیه را بخوانم. مرحوم طبرسی می‌فرمایند: در همین «ولتکملوا العدة» دو قرائت هست.

> **القراءة: قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكمّلوا) بالتشديد. والباقون:**
>
> **(لتكملوا) بالتخفيف. وقرأ أبو جعفر: العُسُر، واليُسُر بالتثقيل فيهما. والباقون بالتخفيف.**

«... وقرأ أبو جعفر: العسر، واليسر بالتثقيل فيهما»؛ کلمه تثقیل در کتب قرائات کاربردهای متعددی دارد. گاهی مثل همینجا به ضمه تثقیل می‌گویند. گاهی تشدید را تثقیل می‌گویند. این خودش رساله خوبی می‌شود که کاربردهای کلمه «ثقل، مثقل و تثقیل» را که در کتب کاربرد زیادی دارد، جمع‌بندی کند و شواهد آن را بیاورد.

«وقرأ أبو جعفر: العسر، واليسر بالتثقيل فيهما»؛ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» که ابوجعفر از قراء عشره خوانده است. مدنی است، استاد نافع است. **«قرأ أبو بكر عن عاصم»؛** از چیزهای جالب در مانحن فیه این است که قرائت عاصم ندارید. در اصطلاح قرائت در جایی بود که طبق تیسیر -سبع صغری- هر دو راوی مشترک باشند. در اینجا در سبع صغری از عاصم قرائت ندارید؛ نسبت به سبع صغری درجایی‌که هر دو راوی از عاصم و نافع با هم مشترک هستند، قرائت آن قاری می‌شود. اما جایی که آن دو راوی اصلی در چهارده روایت، با هم مختلف هستند، دیگر نزد مسلمین آن قاری، قرائت ندارد. دو راوی دارد. لذا ایشان می‌گویند: «ابوبکر عن عاصم «و لتکمّلوا» و حفص از عاصم «لتکملوا». بعد در الحجه به این صورت می‌فرمایند:

> **الحجة: حجة من قرأ (ولتكملوا) قوله: (اليوم أكملت لكم دينكم). ومن قرأ (ولتكملوا) فلأن فعل وأفعل كثيرا ما يستعمل أحدهما موضع الآخر قال النابغة: فكملت مائة منها حمامتها، * وأسرعت حسبة في ذلك العدد اللغة: الشهر: معروف وجمعه في القلة أشهر، وفي الكثرة شهور. وأصله من اشتهاره بالهلال، يقال: شهرت الحديث: أظهرته. وشهرت السيف: انتضيته.[1]**

هامان [1]

مراد از «الحجه» در تبیان و مجمع البیان

در مباحثه تفسیری عرض میکنم، اما الآن یادم آمد. از چیزهای خیلی جالب این است: وقتی خود من میدیدیم بارها جالب بود. مواردیکه رسم مصاحف امصارمختلف است، مرحوم طبرسی و مرحوم شیخ الطائفه در تبیان و مجمع، وقتی به الحجة میرسند، یک جا برخورد نکردم...؛ «و کذا فی مصاحفهم» را میگویند ولی وقتی میخواهند احتجاج کنند نمیگویند در مصحفشان به این صورت بوده، میخواهد در مصحفشان باشد یا نباشد، بلکه عین جاهای دیگر که احتجاج میآوریم، برای این قرائت دو گانه ای که یکی از آنها مطابق با مصحف خودشان است و دیگری هم مطابق با مصحف خودشان است، احتجاج میآورند. این کاشف از چه چیزی است؟ کاشف از این است که اساساً فضای احتجاجات فضای تعیینی یک قرائت نیست. فضا، فضای ذکر الوجه و ذکر الحجة است. این خیلی نکته مهمی است. خب شما بگویید چرا به این صورت خواندهاند؟ خب در مصحف است! نه، در مصحف بودن ربطی به استدلالاتی که ما داریم ندارد.

شاگرد: برای آنها مفروغ عنه است.

استاد: بله، فضای احتجاج فضایی نیست که بگوییم وجه این قرائت این است، مثلاً سر نمیرسد و اشکال دارد. اگر این بود که اگر اختلاف قرائت در مصاحف بود که دیگر حجت نمی خواست. چرا «فتوکل» خواندهاند؟! خب در مصحفش «فاء» بوده. او چرا «و توکل» خواندهاند؟! خب در مصحفش «واو» بوده. اصلاً کاری ندارند. در همان «فلایخاف» با «ولایخاف» ببینید. «فلایخاف» را قشنگ احتجاج میکنند، «و لا یخاف» را هم همینطور. یعنی فضای احتجاج فضای ذکر الحجة للقرائات است. نه اینکه این احتجاج بخواهد قرائت را تعیین کند. چرا؟ چون قرائات مشهوره نزد همه آنها ثابت است.

شاگرد: فضای احتجاج نزد این دو بزرگوار را میگویید؟ و الاّ نزد طبری فضای رد هم بود؟

استاد: طبری اصلاً فرق میکند. لذا ابن جزری در النشر میگوید: «اول من فتح الاعتراض علی القراء ابن جریر الطبری»، با یک لحن تندی هم میگویند. اولین کس در عالم اسلام که به یک قاری گفت چرا اینچنین خواندی، غلط خواندی، او بود. البته قبل از او ابن قتیبه هم دارد ولی ابن جزری به او نسبت میدهد.

شاگرد: شما قبلاً میگفتید فضای اندلسیها احتجاجی نیست ولی فضای عراقیها احتجاجی است. برداشت من این بود که درجایکه فضای احتجاجی است، فضای احتجاج و رد است.

استاد: نه، برعکس است. اتفاقا خودشان تصریح میکنند «و لایبلغ حد الرد». اتفاقا در فدکیه عنوانی هم گذاشتم. ذکر میکنند «ذکر الحجة للقرائات اذا بلغ حد الرد فهو ممنوع». «ولایبلغ حد الرد» یعنی حجت باید طوری باشد که یکی را بر دیگری رجحان بدهد. این مانعی ندارد. اما اگر طوری باشد که قرائات ثابته را رد کند ممنوع است. قرائات شاذه فضای دیگری دارد. کسانی که

متخصص هستند می‌دانند؛ کسانی که متخصص هستند حاضر نیستند از آن‌ها عبور کنند. خود ابن مجاهد که مسبع السبع است، شرح حالش را نگاه کنید. خود او می‌گوید برای اینکه نظم پیدا کند قرائات بلد را می‌آورم، بعداً کتابی در شواذ القرائات می‌نویسم. او نرسید بنویسد ولی شاگردش ابوهاشم نوشت. کتاب خوبی هم هست. بعد از شاگردش ابن جنی آمد. ابن جنی شاگرد شاگرد او است. ابن جنی المحتسب را نوشت که یکی از بهترین کتاب‌ها در اینباره است. خود قرائات شاذه دم و دستگاهی دارد. ما در اول الکلامش ماندهایم. تا برسیم بعد از اینکه مبادی بحث صاف شد، آن وقت ببینیم شواذ القرائات چه دم و دستگاهی برای خودش دارد. واقعاً عجیب است.

شاگرد۲: حجت که می‌آورند صرفاً بحث علمی است؟

استاد: بله. بحث‌های گسترده‌ای دارند. مخصوصاً در تواتر که فقها «الجائزی» فرمودند؛ همان کاری که مرحوم شیخ در تبیان می‌کنند. چند جای آن را گذاشته‌ام. اول باید برای مرحوم شیخ صاف شود که این قرائت مشهور است. تا صاف نشده منافشه می‌کنند و در آخر هم می‌گویند «لایجوز ان یقرأ». این طبق مبانی شیعه است. چون علماء شیعه می‌گویند قرائات شاذه را نباید خواند. بلکه باید متواتر باشد. ولی اهلسنت می‌گویند می‌توان خواند. بحث هایش را قبلاً عرض کردم. طبق مبانی شیعه مرحوم شیخ در تبیان تلاش می‌کنند معلوم شود که این قرائت جا افتاده است. تا برای ایشان صاف نشود قبول نمی‌کنند. اما وقتی معلوم شد که این قرائت مشهور است، دیگر مشکلی ندارند. وجه قرائت را می‌گویند ولی می‌گویند این قرائت ثابت است؛«یقرأ بهما». حتی من سه قرائت را آوردم. سه قرائت را می‌آورند و می‌گویند می‌شود هر سه قرائت را خواند. چون متواتر است.

شاگرد: در فضای عمومی اهلسنت در زمان شیخ و طبرسی، همراه با آن‌ها بوده؟ یعنی وقتی احتجاج را می‌گفتند صرفاً بیان وجه بوده؟ ای فضای عمومی به سمت طبری بوده؟ ای طبری یک استثناء است؟

استاد: خود طبری یک کتابی دارد در بیست و پنج قرائت. در دستها نیست. یک وقتی در اینترنت پیچی که القرائات طبری پیدا شده. کسی گفت من پیدا کردم و چاپ می‌کنم. بعداً هم صداها تمام شد. ای دروغ بود، ای می‌خواست بعداً با قیمت زیادی ببرد. پارسال عرض کردم، در کتابخانه آستان‌قدس کتابی پیدا شده به نام «القرائات دار قطنی». کسانی که در کتب کار می‌کنند خیلی خوشحال شده بودند. چون می‌گفتند در هیچ کجا نبوده. ولی دو کتاب است که محور است و از نظر قدمت، در احتجاج خیلی معروف است. یکی برای ابوعلی فارسی است، یکی هم برای ابن خالویه است. در هر دو آن‌ها حجت تشیع معروف و قوی است. «الحجة في علل القراءات السبع» برای ابو علی فارسی است. «الحجة فی القراءات السبع» برای ابن خالویه است. این دو کتاب معروف بوده. شاید الآن کل الحجه ابوعلی فارسی را ببینید، ندارد است در یک جای یک قرائت را تخطئه کند. آن هم چرا تخطئه می‌کند؟ ای وجع علمی حاکم می‌شود...؛ در این کتاب به این وسعت طبیعی هم هست. نوعاً جایی که می‌خواهند تخطئه کنند در ثبوت آن قرائت خدشه می‌کنند. نه اینکه بعد از اینکه می‌پذیرند در آن خدشه کنند. طبری چنین استثنائاتی دارد. یعنی با اینکه می‌گوید کل مردم مدینه به این صورت قرائت می‌کنند، ولی بعد در می‌کند. این از نقص او است. به تعبیری مرحوم آقای حکیم در مستمسک در «قرائة الحرمین الشریفین» «ملک یوم الدین» می‌خوانند، کوفه «مالک یوم الدین» خوانده‌اند. ایشان می‌گویند رجحان با قرائت حرمین شریفین است. آن وقت طبری می‌آید و می‌گوید «قرأ عامة قراء المدینه کذا» بعد اشکال می‌کند و در می‌کند. این دیگر بی عقلی او است.

قرائت «ملک یوم الدین» در مکه

شاگرد: مگر شما نفرمودید اهل مکه «مالک» میخواندند؟

استاد: نه، دو حرف است. عرض کردم «الحرف الاول». احمد حنبل میگفت «مالک، وه الحرف القدیم الاول و ملک حرف الثانی». محل نزولش را عرض کردم، نه اهل الحرمین. یکی از وجوهی که به سوره حمد، السبع المثانی میگویند، این است که چون «نزلت مرتین». یک بار که در مکه نازل شده «مالک» نازل شده. وقتی در مدینه نازل شد «ملک» نازل شد. خیلی هم تناسبش لطیف است.

شاگرد۲: فرموده بودید در مکه اول به این صورت بود، بعد که ابن کثیر آمد، قرائت این طرف را داشت وبعدش قرائت اهل مکه هم اینطور شد.

استاد: اهل مکه بعد از فتح مکه و ارتباط دو بلد مهم السلامی با هم، قرائاتی مستقر میشد. آن چه که عرض کردم احمد حنبل میگوید، برای قبل از هجرت است. زمانیکه مسلمانان هنوز در مکه بودند، کم بودند، در شدت عسر و سختی و اذیت بودند، در نمازهایشان «مالک» میخواندند. اما بعد که بلد گستردهشد، آن وقت مانعی ندارد حرمین «ملک» میخواندند. در کوفه «مالک» میخواندند چون ابن مسعود که سابقه حرف اول را در مکه داشت...؛ ابن مسعود از سابقین مهاجرین است. او خودش در مکه مسلمان شده.

شاگرد: شاید اشتباه تلقی کردم که فرمودید اهل مکه به قرائت اول «مالک» میخواندند؛ چون ابن مسعود در مکه به این صورت رواج داده بود.

استاد: من اهل مکه عرض کردم؟

شاگرد: بله. شاید اشتباه فهمیدهام.

استاد: حالا همچنان پروندهاش مفتوح باشد. من از مرحوم آقای حکیم گفتم. مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرمودهاند رجحان با «ملک» است. چرا؟ چون قرائت اهل حرمین است. ایشان اینطور فرمودهاند. الآن قرائت ابن کثیر در «ملک» و «مالک» چیست؟ نافع که «ملک» است. حمزه کوفی هم «ملک» است. عاصم «مالک» است. کسائی هم «مالک» است. ابن عامر شامی و ابن کثیر... .

علی ای حال این نکته به ذهنم آمد. وقتی تازه به ذهنم بیاید، محضر شما میگویم. هر چه در ذهنم حاضر بیاید را عرض میکنم. نکتهای که طولش داده بودم به این خاطر بود: سالها میدانستم که مجمع بین خود سوره ها ارتباط برقرار میکند، اما اینکه پایه این رسم مجمع را سید در طرابلسیات گذاشتهاند در ذهن من نبود. این در ذهن من نبود.

اختلاف دو راوی عاصم در «و لتکملوا»

عرض شد در «و لتکمّلوا» از عاصم قرائت ندارم. بلکه روایت دارم. نکته مهمی است؛ خیلی ها که عاصم عاصم می‌کنند؛ این‌ها نکات مهم است که یادتان باشد فوری بگویید. ما در مهمترین آیات محل ابتلای صغیر و کبیر مسلمین، آیات فقهی ای که با آن کار دارند، در آن‌ها عاصم قرائت ندارد. حفص یک جور خوانده؛ حفص «حتی یطهُرن» خوانده، از همین عاصم، ابوبکر «یطهّرن» خوانده است. حفص از عاصم «وۡمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ» خوانده، ولی ابوبکر از عاصم «و ارجلکم» خوانده ا خب این را می‌توان گفت همینطوری است؟! در مهمترین آیات محل اختلاف کاشف از این است که عاصم که به هر دو گفته، آن‌ها را نازل می دانسته. لذا مرحوم شیخ در تهذیب اول گفتند به‌خاطر یک روایت چون امام فرمودند به کسر بخوان، بعد فرمودند «و علی فرض تساوی القرائتین». یعنی اگر فرض گرفتیم قرائت جر مساوی با آن است، آن وقت شروع به توضیح می‌کنند.

والحمد لله رب العالمین